

(معلم ثانی — فارابی)

بقلم مرتضی مدرس

(۱)

بعد از طلوع ستاره درخشان اسلامی تا مدتی دانش و فرهنگ ایران و یونان و هند بدستیاری دانشمندان بتازی ترجمه و نشر میشد و بزرگان شیفته سخنان حکمت آمیز ایران و یونان و هند شده و در حلقه‌های تدریس و دانشگاه‌ها و انجمن‌های دانش از فرهنگ این دیارها سخنرانی میشد ، بزرگترین حکیم کسی بود که کلمات فلاسفه را فهمیده و یا کتابی از حکمت ایران و یونان ترجمه بتازی نماید این روش تا بروز نبوغ عقلی یکی از تجلیات روح ایرانی در فلسفه عالم اسلام دوام داشت که همه بحقام دانش او اعتراف کرده‌اند و آن را د مرد نخستین کسی است که بعد از اسلام به لقب معلم ثانی نامیده شد .

معلم در اصطلاح فلاسفه کسی را گویند که در علوم و فنون عصر خود استاد و دارای نظریه و عقیده در آنها باشد . بگواهی تاریخ در یونان تنها کسیکه از بزرگان و فلاسفه شایسته این لقب بزرگ بود ارسطاطالیس حکیم یونانی بود که او را معلم می گفتند و پس از بروز روشنائی اسلام به اتفاق همه حکما لقب معلم ثانی را بابوضر فارابی دادند . *علم انسانی و مطالعات فرهنگی*

مشهور است که بسیاری از دانشمندان ادعای معلمی کرده و یا آنکه شاگردان آنها آنانرا گاهی بنام معلم ثالث و یا معلم رابع نامیده اند ولی چون هیچیک از دانشمندان جامع کمالات معنوی و علمی نبودند و در رشته از فنون و یا علوم نقصی داشتند این لقب بزرگ بکسی داده نشده البته باید تصدیق کرد که دانش‌های باستانی بداین اندازه‌ها دامنه دار و مفصل نبود بلکه بکرشته از کلیاتی بودند که آشنائی به آنها و نظر در آن با يك استعداد خدا دادی و زحمت تحصیل ممکن بود .

هر روزی که از عمر جمعیت بشری میگذرد دانش‌ها و اندیشه‌ها بزرگ میشود و هر دانشی از محدودیت و نارسایی خود بیرون آمده و دارای فروع و اصول فراوانی می‌گردد و علوم دیگری از علوم جدا شده و میشود و در تخصص هر يك از رشته‌های دانش سالیان دراز لازمست که آدمی بتواند زحمت کشیده تا صاحب نظریه و استاد در يك یا چند علم یا فنی گردد و برای هر يك از رشته‌های دانش کتابهای بسیار و ادوات و آلات فراوانی تهیه شده که دیگر نمی‌توان علوم امروزی را با علوم باستانی سنجید، دیگر لقب معلمی معنی حقیقی خود را در نزد حکماء از دست داد و دنیا همیشه دونه‌ها را معلم مینامد ارسطو تا ابونصر و ابونصر فارابی از شرق. متأسفانه شرح حال حکیم فارابی مانند بسیاری از تألیفات خیلی تاریک و نادر است و ارباب تذکره و سیر بیشتر از چند سطر در وصف حالش نوشته‌اند و نام و مقام فارابی را باید بیشتر در کتاب‌های حکمت جستجو کرد که همه فلاسفه و بزرگان دانش بزرگی او را یاد آوری می‌کنند و ارسطو و افلاطون شرقش می‌نامند.

گویند ابونصر فارابی پدرش سردار لشکر و اصلاً ایرانی است که در ترکستان در قریه فاراب متولد شده و پدر و یاجدش از ایران بترکستان رفت، دسته می‌گویند که ابونصر در دمشق بکار باغبانی روزگاری می‌گذرانید کم‌کم در اثر مطالعه کتاب‌های حکمت فریفته فرهنگ شد و ترک باغبانی را گفته و در ردیف دوستانان معرفت قرار گرفت.

همه مینویسند که ابن استاد بزرگ از کوچکی میل و علاقه بسیاری به دانش داشته و همیشه در پی کسب کمال می‌کوشید و در هر گوشه و کنار از پی تحقیق فرهنگ میرفت و زحمت بسیار کشید تا توانست بسیاری از دانش‌ها را فراگیرد بقول شهرزوری مؤلف کتاب نفیس تاریخ الحکماء بعضی از اندرانندگان سیر چنین نوشته‌اند که ابونصر در بدو جوانی در عداد فقها و اصحاب طیب‌السه بوده و به امر قضاوت اشتغال داشت جهت اعراض از علوم ظاهری و ترک

قضاوت و اقبالش بتحصیل حکمت و علوم حقیقی آن شد که شخصی، تقداری کتب نزد ابونصر بودیمه نهاد ابونصر گاهی برسبیل تفنن به آن کتب نظر نمود و ازحالات کلمات و طراوت بیانات حکماء لذتی کامل برد و تغییر حالی باو دست داد لهذا ترك قضاوت کرد و مسافرت بغداد نمود که در آن زمان مرکز علم و کانون دانش بود پس از آن شروع بحکمت نمود .

چه تفاوتی دارد که فارابی اول درردیف فقها باشد و یا آنکه ازابتداء در ردیف حکما قرار بگیرد او ازبزرگترین دانشمندانی است که شرق و غرب بفضل و دانش او اعتراف دارند، معلم ثانی سالیان دراز رنج تحصیل و مطالعه را کشید و درپی اسرار نفس و فرهنگ کوشید و از جهان مادی چشم پوشید و راه راستی و درستی و فرهنگ را پیمود و کتاب های حکمای یونان و ایران و هند را بدست آورده و مدتها در آن تعمق و تفکر کرده اشکال و معضلات دانش را حل کرد و در تمام علوم بگواهی دانشمندان صاحب نظر و تصرف بوده است .

ابونصر بسیار سفر کرده ر از ترکستان بخراسان و بغداد و شام و سوریا و سایر شهرها و دیارها رفته و درهر گوشه و کناری که دانش مییافت بسوی آن میشتافت، حکیم فارابی اساتید بسیار و بزرگان زیادی را دیدار کرد و پروانه وار تا آنجائی که فکر و استعداد بشری قابلیت دارد جستجو و پیروی از فرهنگ و حقیقت می نمود و سفر در پی سفر می پیمود تا بتواند بهتر معرفت و حقیقت را بدست آورد - فارابی در پی تحصیل خیلی رنج برد و میگویند به فقر و مسکنت زندگانی مبرکد و بسا میشد که چراغ و روشنائی نداشت و برای خواندن کتاب در کنار چراغ این و آن قرار میگرفت و رنج تحصیل و سختی زندگانی را متحمل میشد و بداروی شفا بخش دانش درد های خود را درمان میکرد .

از شرح زندگانی ابن حکیم بزرگوار معلوم میشود که دانش را نه برای رسیدن بمقام و جلال میخواست بلکه دانش را از برای تزکیه نفس و بزرگی روان و تهذیب اخلاق و راهنمایی جامعه دوستدار بود.

فارابی از دانشمندان است که در دوره زندگانی اقبال و ثروت چندین بار به او روی آورد و ابدأ اعتنا به آنها ننمود و با کمال خونسردی بجهان مادی مینگریست و در پی کسب کمال و دانش میکوشید، دانشمندان و بزرگان عاشق دیدار و شیفته گفتار حکیم فارابی بودند و کوشش میکردند که فرصتی بدست آورده و بتوانند از محضر شریفش بهره مند گردند چنانکه بسیاری از فضلا و دانشمندان نزد معلم ثانی درس خوانده و دانش و کمال آموخته اند.

اساتید فارابی بسیارند برای آنکه کسی که در تمام علوم عصر خود سر آمد و استاد دیگران باشد نمیتوان گفت که در نزدیک یا دو استاد در کسب کمال قناعت کرده و فقط مرهون افادات او بوده، سفرهای دراز و بی در پی فارابی میرساند که در هر کجا آوازه دانش دانشمندی را میشنیده خود را به نزد او رسانیده و او را دیدار کرده و از معرفت و کمال آن دانشمند بهره مند می گردید و بسا میشد که استفاده و افاده از دو طرف میبشد، مشهورترین اساتید فارابی در بغداد یوحنا بن حیلان و مستق بن یونان بودند که حکمت را در نزد آنان آموخت، این دو استاد بزرگوار تأثیرات زیادی در روح و عقل فارابی کردند بطوریکه او را فریفته و پیرو حکمت یونان نمودند چنانکه مسلک افلاطون و ارسطو از تصنیفات معلم ثانی نمودار است.

ارباب تذکره می نویسند صاحب بن عباد وزیر دانشمند و ادیب مشهور مدتها شیفته زیارت و دیدار فارابی بود و هدیه های گرانبها و ارمغانهای نفیس فراوانی برای ابونصر فرستاد و خواهش نمود که دعوت او را برای رفتن به نزدش بپذیرد ابونصر از عزت نفس و اخلاق پسندیده که داشت آن هدیه هارا نپذیرفت و از رفتن بدربار صاحب روی گردانید و درخواست او را قبول نفرمود بلکه

صاحب بن عباد هر چه اصرار در زیارت فارابی میکرد معلم ثانی بیشتر روی بر میگرددانید و بزهد و تقوی زندگانی میکرد و استفاده و افاده روزگار می گذرانید تا آنکه اتفاقاً گذارش بدربار صاحب اقتاد حکیم خیلی لاغر اندام و کوتاه قد کوسج و کهنه لباس بود و مرقع می پوشید و بزی ترکستانیان لباس در بر کرده و کلاه زرین بر سر نهاده با این حال و صورت بر صاحب بن عباد وارد شد دسته بسیاری از فضلاء و ادباء و بزرگان و مطربان در مجلس حاضر بودند و رود ابونصر بدون اجازه در همچو مجلسی بوزیر گران آمده و دربان را مورد سرزنش و خشم قرار داد و همگان بر اندام فارابی خندیده و استهزاء نمودند هنگامی که سرها همه از باده گرم بود ابونصر فرصت را غنیمت شمرده و آلت طرب را بر داشته و با آهنگی دلنواز بنواختن آغاز نمود گاهی آنانرا می خندانید و گاهی به گریه میانداخت پس آنانرا بخواب عمیق انداخته و بر کنار بر ربط نگاشت که ابونصر در این مجلس حاضر شد چون مورد خنده شما قرار گرفت ناچار شما را بخواب انداخته و خود برفت

هنگامیکه اهل مجلس از خواب مستی بیدار و اندک اندک هوشیار شدند همگی از نواهای روح انگیز سازنده در شگفت شدند صاحب گفت نوازنده بر ربط کیست ۱۴ و چه شد ۱۴ هر کسی چیزی گفت و هر چه جستجو کردند او را نیافتند و همینکه مطرب دست بر ربط دراز کرد نگاهش به نامه افتاد و صاحب را خبر داد که نوازنده این نعمات ابونصر فارابی بوده است .

حالت تأثر و تألف بر همه دست داد و تا پایان عمر وزیر ادیب از این غفلت ناگهانی پشیمان بود و بارها می گفت فارابی بر ما وارد شد و ما او را نشناختیم و قدرش را ندانستیم از نزد ما برفت !!!

پس از آن هر چه صاحب بن عباد نامه برای فارابی نوشت و بوزش خواست حکیم روی بر گردانید و به دربار صاحب نرفت .

این داستان خیلی مشهور است و کتابهای تاریخی و ادبی آنرا نقل

(ناتمام)

میکنند .